

عقب ماندگان

محیط روستایی

اشاره:

فرهنگی، ریشه‌کنی بیسوادی و فقر آگاهی را از ملزومات دستیابی به پیروزی و موفقیت نهائی دانستند. مقاله‌ای که پیش رو دارید از مجله پیام یونسکو انتخاب گردیده و سعی دارد تا مسئله بیسوادی در جوامع روستایی و ارتباط آن با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی این جوامع را مورد بررسی قرار دهد. انتخاب این مقاله در اینجا به این خاطر بوده است که در کشور اسلامی ما نیز اهمیت امر آموزش و سواد آموزی بخصوص در جامعه مولد روستایی آشکار بوده و نکات مذکور در این مقاله می‌تواند تا حدودی به روشن‌تر شدن اذهان در ابعاد مختلف این موضوع کمک نماید، هرچند درج مقاله بطور کامل در مجله جهاد لزوماً بیانگر تأیید کلیتاً محتوای آن نیست.

بیسوادى یکی از بزرگترین دشمنان بشریت است و تاریخ کشورهای زیر سلطه شاهد این مدعاست که غارتگران همواره از فقر فرهنگی و بیسوادى ملل جهان سوم سود برده و آگاهی آنها را القای مبارزهای می‌دانند برای برچیده شدن طومار استثمار و استعمار خود. و همه براین بساویریم تا زمانی که کشورهای تحت سلطه به سلاح علم و آگاهی دست نیابند نخواهند توانست خود را از اسارت زنجیرهای استعمار جهانی برهانند.

در جریان نهضتها و انقلابهایی که علیه زور و غارتگری توسط ملل مختلف صورت گرفته است همیشه ضرورت بالا بردن سطح سواد و بینش و آگاهی در کنار مبارزه مسلحانه و قهرآمیز بوده است و ملتهای ازبند رسته نیز برای دستیابی به رشد و توسعه لازم در زمینه‌های مختلف اجتماعی- اقتصادی

با بررسی مختصر در مورد شرایط اقتصادی و اجتماعی نواحی روستایی کشورهای در حال رشد، می‌توان پی برد که در آن مناطق نارسائیهها و مشکلات متعددی وجود دارد. از این مشکلات می‌توان به فقدان زیربنای کافی برای آموزش، فقر بیش از اندازه که در سطح گسترده بر خورداری و بهره‌مندی مردم از ثمره کار خویش را ناممکن می‌سازد عدم تطبیق آموزشهای ارائه شده با واقعیتها و ارزشهای فرهنگی محیط، نازل بودن سطح تولید که علیرغم تلاشهای بدنی زیاد در سطح پائین قرار دارد، بیسوادى و... اشاره کرد.

بررسی میزان رشد تولید خام در جوامع مختلف، پیوسته حکایت از آن دارد که این رشد در بخشهای تجارتي و پس از گذشت چند سال در بخشهای صنعتی، شاخصی بین ۶ الی ۱۴٪ را نشان می‌دهد، در صورتی که در بخش کشاورزی میزان آن بین یک تا دو و نیم درصد نوسان دارد.

اگر از رشد و توسعه کافی کشاورزی غافل باشیم، رشد و توسعه بخشهای دیگر، هر چه که می‌خواهد باشد، بسیار مشکل خواهد بود و از دیدگاه نظریه رشد متعادل این یک اصل اساسی بشمار می‌آید.

از طریق ادغام آموزش مدرسه‌ای و کار تولیدی کوشش می‌شود تا در چهارچوب تعلیم و تربیت رسمی، بین آموزش و تولید ارتباط برقرار شود.

پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بدون توسعه شناختها و تسلط بر آگاهیها حاصل نمی‌شود و این پیشرفت به طرز شگفت‌آوری با آگاهیهای علمی و فنی پیوند دارد.

در حالی که کشورهای صنعتی قریب به ۱۰۰٪ شهروندان گروههای سنی تحصیلی را در مدارس جذب می‌کنند و به این موفقیت نایل می‌آیند که تحصیل را تا سنین ۱۵ یا ۱۶ سالگی اجباری اعلام کنند، تقریباً تمامی کشورهای در حال رشد هنوز از فراهم آوردن موجبات تحصیل ابتدایی برای کلیه شهروندان خردسال عاجز مانده‌اند و برای رسیدن به این هدف، هنوز راه درازی در پیش دارند. در مناطق روستایی این قبیل کشورها، نرخ بیسوادى در بالاترین حد خود قرار دارد. به همین سبب، وقتی از آموزش و پرورش روستاها سخن گفته می‌شود، پیش از هر چیز، نیازهای مناطق روستایی کشورهای در حال رشد در نظر مامجموع می‌شود.

با این همه، نباید تصور کرد که در کشورهای صنعتی هیچ مسئله‌ای در این خصوص وجود ندارد، زیرا این کشورها هم امروزه در زمینه آموزش و پرورش با مشکلات متعددی روبه‌رو هستند و ناهمنگیهای زیادی بین کوششهای تربیتی، فعالیتهای اقتصادی و همچنین نیازهای اجتماعی این وجود دارد. برای اثبات این موضوع، کافیت به تجدید نظرهای مکرری که در بسیاری از این کشورها در زمینه آموزش و پرورش وجود دارد، اشاره کنیم. اگرچه این گونه تجدید نظر ها حاکی از زنده و فعال بودن تعلیم و تربیت کشورهای مذکور است، ولی در موارد بسیاری هم از اختلافات و نارسایی آن نشان دارد.

اگر می‌بینیم در برخی مناطق کوچک کشوری مانند فرانسه، وضعیت اولویت آموزشی Z.E.P اعلام می‌شود، به خاطر آن است که پراکندگی منطقه‌ای، لزوم اقدامات کاملاً فوری در زمینه بازآموزی ساکنین آن مناطق را ایجاب می‌کند. این موضوع که کلیه مناطق آموزشی یادشده

در محیط‌های روستایی قرار دارد، بهیچوجه تعجب‌آور نیست و باتوجه به همین نکته می‌توان وضعیت آموزشی نواحی روستایی در کشورهای عقب‌مانده را که اکثریت قریب به اتفاق آنها هنوز به حداقل لازم آموزش ابتدایی عمومی دست نیافته‌اند، تخمین زد. بازاز همین نکته می‌توان وضعیت آموزش فرهنگی جوامعی را که در آنها به تعلیمات غیرقابل تطبیق با شرایط جامعه پرداخته می‌شود، دریافت در برخی از این جوامع، تحصیلات به زبان بیگانه انجام می‌پذیرد و در بیشتر موارد حتی ده درصد مردم منطقه با زبان آموزشی آشنایی ندارند و به آن تکلم نمی‌کنند. در خصوص ارائه خدمات آموزشی و کیفیت آن، اگر گفته شود که در بعضی کشورهای جهان سوم مردم در عقب‌ماندگی کامل به سر می‌برند گزاف نخواهد بود.

در این جا نیازی نمی‌بینم که ارقام و محاسبات

مجموعه این عوامل موجب می‌شود تا قدرت جذب مدرسه تضعیف و کار ترویج آگاهی در جامعه بامشکلات فراوانی روبرو گردد و اثرات منفی بسیاری در زمینه‌های اقتصادی، بهداشتی و فرهنگی به بار آید. کودکانی که به غذای کافی دسترسی ندارند و از نظر جسمانی تحلیل رفته‌اند، گاهی مجبورند برای رفتن به مدرسه، مسافت زیادی را پای پیاده طی کنند. آنها از آموزش مدار بسته‌ای که در مدارس ارائه می‌شود، بهره بسیار کمی می‌برند، زیرا آموزش ارائه شده با فرهنگ جامعه مطابقت ندارد و از طرفی روحیه همکاری و تعاون را تضعیف می‌کند.

بررسی میزان رشد تولید خام در جوامع مختلف، پیوسته حکایت از آن دارد که این رشد در بخشهای تجارتي و پس از گذشت چند سال در بخشهای صنعتی، شاخصی بین ۶ الی ۱۴ درصد را نشان می‌دهد، در صورتی که در بخش کشاورزی میزان

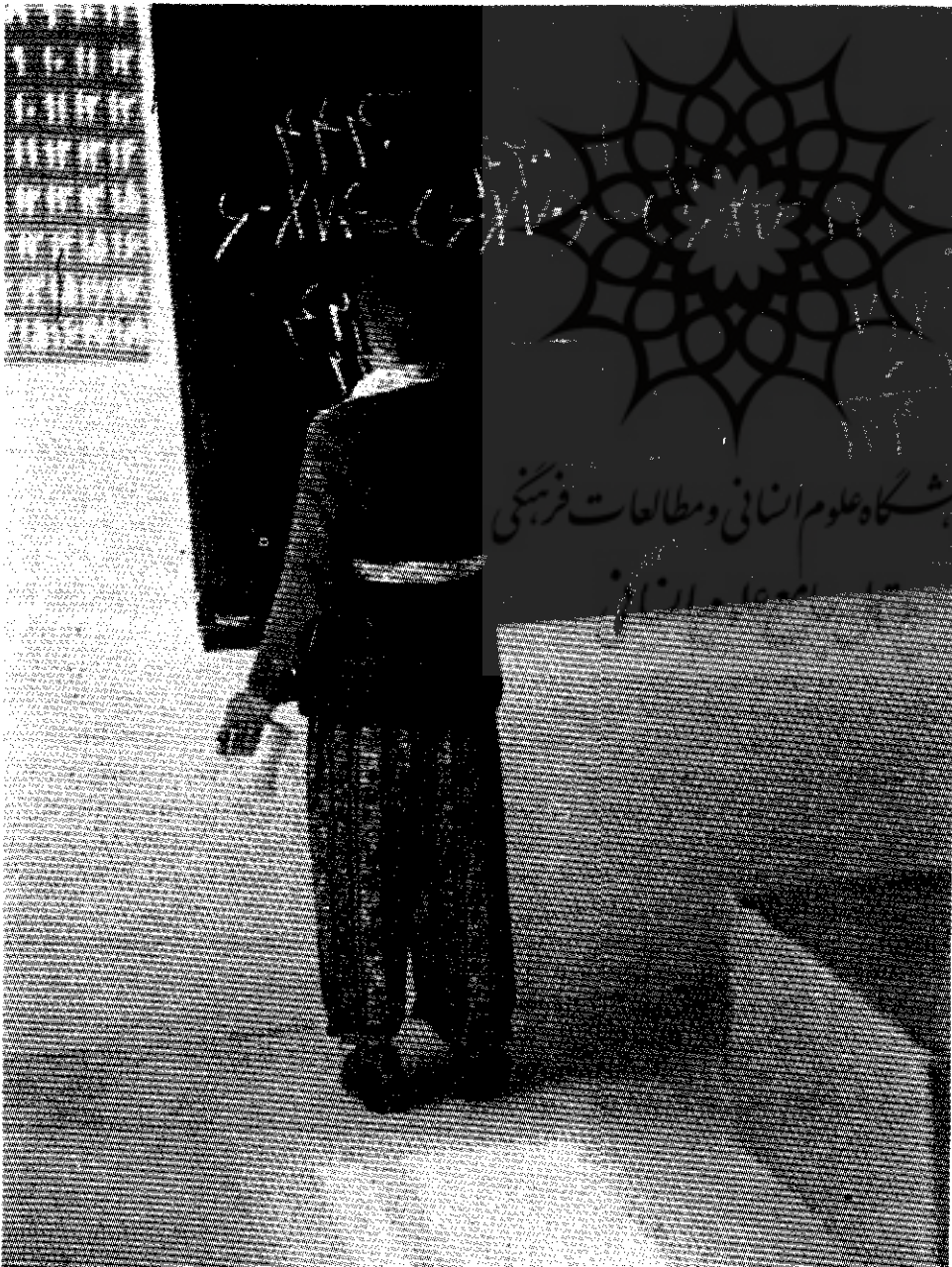
آن بین یک تا دو و نیم درصد نوسان دارد. «گی ژوزه برتنس»، اقتصاددانی که این تحقیق را به عمل آورده است، نتیجه‌گیری می‌کند که «شرایط زندگی» روستاییان که مهمترین بخش فعال جمعیت کشورهای در حال رشد را تشکیل می‌دهند، وضعیت «ایستایی» دارد و ادامه این وضع، به وضوح «عامل بازدارنده» بزرگی است که از پیشرفت‌های اقتصادی جلوگیری می‌کند و بر سر راه توسعه جوامع مذکور مانع عمده‌ای به شمار می‌آید. همان گونه که «آرتور لوتیز» اقتصاددان، تأکید می‌کند: «در صورت رکود بخش کشاورزی، بازار ایستایی به وجود می‌آید که جلوی توسعه بقیه بخشهای اقتصادی را می‌گیرد. اگر از رشد و توسعه کافی کشاورزی غافل باشیم، رشد و توسعه بخشهای دیگر، هر چه که می‌خواهد باشد، بسیار مشکل خواهد بود و از دیدگاه نظریه رشد متعادل این یک اصل اساسی به شمار می‌آید».

عبارت توسعه جامعه روستایی را نباید در مفهوم ساده افزایش تولید یا فزونی سطح تولید کشاورزی تلقی کرد.

اشاره به این نکته ضرورت دارد که حصول توسعه علاوه بر عوامل دیگر، با نحوه توزیع درآمد در جامعه بستگی پیدا می‌کند و بی‌مناسبت نیست که به نقش مهم تحقیقات در مورد دستیابی به توسعه تأکید شود.

متخصصین صاحب‌نظر و مؤسسات تحقیقی بین‌المللی در مورد ورشکستگی طرحهای آموزش و پرورش کشورهای در حال رشد را یادآوری کنیم. نظامهای آموزشی این کشورها، چه از نظر پاسخگویی به نیازهای داخلی و چه از دیدگاه تأثیرگذاری خارجی، قادر به انجام رسالتهای تعیین شده نیستند و تنها به این نکته اشاره می‌نمایم که آموزش و پرورش در این کشورها از ارائه خدمات تربیتی مورد نیاز توسعه واقعی عاجز است.

با بررسی مختصر در مورد شرایط اقتصادی و اجتماعی نواحی روستایی کشورهای در حال رشد، می‌توان پی برد که در آن مناطق نارساییها و مشکلات متعددی وجود دارد. از این مشکلات می‌توان به فقصدان زیربنای کافی برای آموزش، فقر بیش از اندازه که در سطح گسترده برخورداري و بهره‌مندی مردم از ثمره کار خویش را ناممکن می‌سازد، عدم تطبیق آموزشهای ارائه شده با واقعيتها و ارزشهای فرهنگی محیط، نازل بودن سطح تولید که علیرغم تلاشهای بدنی زیاد در سطح پایین قرار دارد، بیسوادی و... اشاره کرد.





اقتصاددانان معروف جهان به این نکته اشاره می‌کنند که نقش «بهبود وضع نیروی انسانی (آموزش و پرورش، بهداشت)» و ترویج آگاهی و فنون (آموزش)، در افزایش درآمد ملی از عوامل دیگر مانند فزونی کمی سرمایه و یا نیروی کار بیشتر است. اشاره به این نکته ضرورت دارد که حصول توسعه، علاوه بر عوامل دیگر، بانحوه توزیع درآمد در جامعه بستگی پیدا می‌کند و بی‌مناسبت نیست که به نقش مهم تحقیقات در مورد دستیابی به توسعه تأکید شود.

باتوجه به آنچه در آغاز مقاله اشاره شد، مجدداً برسر این نکته برمی‌گردیم که افزایش درآمد یک جامعه بیشتر از آنچه به انباشته کردن ثروت‌های مادی بستگی داشته باشد، با فعلیت بخشیدن به نیروی انسانی تولید و یا به عبارت دیگر، «بالا بردن کیفیت منابع انسانی» مربوط می‌شود.

در کشورهای در حال رشد، قسمت اعظم منابع انسانی در جوامع روستایی، به ویژه در بخش تولیدات کشاورزی تمرکز یافته است و این بخش از تولیدات، ۴۵ الی ۸۰ درصد جمعیت فعال این کشورها را جذب می‌کند، به استثنای کشورهایی مانند کوبا و سومالی که توانسته‌اند در زمان معینی بیسوادی را مهار کنند، در سایر کشورهای در حال رشد، روستائیان تولید کننده محصولات کشاورزی تقریباً در بیسوادی کامل به سر می‌برند و از میان آنها گروه‌های سنی ۴۰ الی ۶۰ سال که در عین حال قدرت تصمیمگیری برعهده آنها است، رنج بیسوادی را بیشتر احساس می‌کنند.

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که حتی بدون در نظر داشتن ملاحظات فلسفی یا اخلاقی، در کشورهای در حال رشد، به ویژه در ممالکی که سهم عمده تولید خام ملی آنها از طریق کشاورزی عاید می‌شود، به منظور افزایش درآمد ملی و باروری هزینه‌های آموزشی باید هدف‌های تربیتی جدیدی در رابطه با بهبود شرایط زندگی مردم و اصلاح شرایط و تکنیک‌های تولید روستا، تعیین گردد. به دنبال همین الزام، علاوه بر کوشش‌های مقتضی دیگر، توجه بیشتر توسعه خدمات آموزشی روستاها و احداث نهادهای تربیتی جدید برای پاسخگویی به نیازهای واقعی جوامع روستایی در جهت پیشرفت مردم آن، ضرورت پیدا می‌کند.

در بیشتر کشورهایی که قبلاً مستعمره بوده‌اند، مسئله افزایش خدمات آموزشی بلافاصله پس از کسب استقلال مطرح می‌شود. اعلامیه آدیس آبابا (۱۹۶۱) یک چنین انتخابی را در مورد کشورهای آفریقایی مورد توجه خاص قرار می‌دهد. در عین حال نباید فراموش کرد که در این کشورها توجه و اولویت دادن به توسعه کمی آموزش و پرورش، سبب افزایش ناهماهنگیها گردیده است و تبعیض‌هایی (از قبیل تبعیض‌های منطقه‌ای، عدم توازن خدمات آموزشی در شهر و روستا، نابرابری

خصوص سه جهت گیری اصلی مطرح است: روستایی کردن آموزش و پرورش، ارائه آموزش‌های شبه مدرسه‌ای در رابطه با علایق روستایی و ادغام کار تولیدی با آموزش‌های مدرسه.

در زمینه روستایی کردن آموزش و پرورش، در هر یک از کشورهای آفریقایی روش خاصی در پیش است و در این خصوص، تجربه کشورهای نیجر و کامرون به عنوان دو الگوی مشخص قابل ارائه است. در سال ۱۹۶۷، این کشورها از تشکیلات «برنامه‌های توسعه سازمان ملل متحد» (U.N.D.P) درخواست کردند تا به آنها در مورد فراهم آوردن هزینه‌های تأسیس یک باب مرکز تربیت آموزگار روستایی کمک شود.

در رویارویی با شکست آموزش و پرورش بازمانده از استعمار، ضرورت دارد آموزگاران جدیدی که بتوانند توسعه اقتصادی را تدارک ببینند، تربیت شوند. این ضرورت به ویژه در جوامع روستایی قابل لمس است. برای تربیت این آموزگاران سه سال در نظر گرفته شده است و در این مدت، افراد انتخاب شده علاوه بر آموزش‌های عمومی، با مسائلی در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی کودک و تربیت، تکنولوژی و فعالیت‌های ابتکاری در قلمرو دامداری و کشاورزی آشنا می‌شوند. در پایان دوره آموزشی باید آموزگاران تربیت شده این توانایی را پیدا کنند که آموخته‌های خود را در جوامع روستایی به کار ببندند و کاربرد آموخته‌ها، در حقیقت یک آموزش تکمیلی است که آنها از جامعه روستا اخذ می‌کنند.

روستایی کردن آموزش و پرورش، می‌تواند به مهاجرت روستائیان به شهرها پایان بخشد و رسیدن به این هدف، از طریق جذب کودک در محیط زندگی خود، به ویژه قادر ساختن او به

بطور کلی ناهمگونی برنامه‌های آموزشی در رابطه با فرهنگ و ساختار جوامع محلی، همچنان مشکلات بزرگی را در زمینه تطبیق با محیط، تحقق یادگیری و یا حتی رشد ذهنی افراد بوجود می‌آورد و در چنین شرایطی تعجب‌آور نیست که برنامه‌های آموزشی با ورشکستگی روبرو شود.

به استثنا کشورهایی مانند کوبا و سومالی که توانسته‌اند در زمان معینی بیسوادی را مهار کنند، در سایر کشورهای در حال رشد، روستائیان تولید کننده محصولات کشاورزی تقریباً در بیسوادی کامل بسر می‌برند.

میان جنسیت‌های مختلف و ... راکه از فضای استعماری به یادگار مانده است، شدت بیشتری می‌بخشد. بسیاری از کشورهای آفریقایی که در گذشته تحت استعمار فرانسه بوده‌اند، علیرغم از بین رفتن «نشانه» استعمار، هنوز موفق نشده‌اند که موجبات آموزش زبانهای آفریقایی در مدارس را فراهم آورند بطور کلی ناهمگونی برنامه‌های آموزشی در رابطه با فرهنگ و ساختار جوامع محلی، همچنان مشکلات بزرگی را در زمینه تطبیق با محیط، تحقق یادگیری و یا حتی رشد ذهنی افراد به وجود می‌آورد و در چنین شرایطی تعجب‌آور نیست که برنامه‌های آموزشی با ورشکستگی روبرو شود.

بدین ترتیب ضرورت نوآوری‌های آموزشی کاملاً محسوس است و این نوآوریها در عمل جنبه‌های مختلفی پیدا می‌کند. ولی بطور کلی، در این



«تأثیر گذاری به محیط و کنترل، دگرگون سازی و توسعه آن» امکان پذیر می‌شود.

به نظر نمی‌رسد که طرح روستایی کردن آموزش و پرورش، انتظارات کسانی را که در دو کشور نیجر و کامرون به آن امید بسته بودند، برآورد کرده باشد.

در زمینه طرح آموزش شبه مدرسه‌ای باید یادآور شد که این شیوه استفاده از نیروی آن عده از جوانان روستایی را که قبلاً وارد زندگی فعال شده‌اند، منظور نظر دارد در این آموزش، جوانان مذکور با تکنیکهای کشاورزی که از دیدگاه سنتی در محیط آنها ناشناخته است، آشنا می‌شوند. هدف این نوع آموزش عبارت از ارتقاء سطح تولیدی کار در جوامع روستایی در جهت همواره ساختن راه پیشرفت‌های اقتصادی روستاها است. آموزشهای فنی مورد نظر در شیوه تربیتی مورد بحث، معمولاً با تعلیماتی در زمینه سوادآموزی و تکنیکهای ابتدایی مدیریت و اقتصاد خانواده همراه است. در زمان ما، تجربیاتی از این قبیل در بسیاری از کشورهای جهان سوم که میزان ثروت هر کدام از آنها متفاوت است، به عمل می‌آید. در قاره افریقا هم کشورهای تانزانیا، زامبیا، نیجر، مالی و دلتای علیا، به تجربه این نوع آموزشها پرداخته‌اند. در کشور ولتای علیا، تجربه مربوط به گروههای ماورای مدرسه (G.P.S) در دو بخش خلاصه می‌شود: از یک سو، این آموزشها تربیت جوانان کشاورزی را که قادر به نوآوری بوده و می‌توانند تعاونیهای خودگردانی را ایجاد کنند، مورد توجه قرار می‌دهد و از سوی دیگر، از طریق

این آموزشها کوشش می‌شود تا موجبات بسیج جامعه روستایی فراهم آید. در این نوع آموزشها، شیوه عمل بر اصل «شرکت کامل همگان» مبتنی است و در تحقق این هدف سعی به عمل می‌آید تا از انجمنها و گروه‌های سنتی جوانان استفاده شده و آنها را با نیازهای کنونی جوامع روستایی تطبیق دهند.

از طریق ادغام آموزش مدرسه‌ای و کار تولیدی، کوشش می‌شود تا در چهارچوب تعلیم و تربیت رسمی، بین آموزش و تولید ارتباط برقرار شود در این خصوص هم تجربیات متعددی به عمل آمده است. یکی از این تجربیات، همان ایجاد مدرسه پایه در روستا (E.S.B.C) است که از چند سال پیش به این طرف در کشور کوبا مورد توجه است و دورنماهای جدیدی را به وجود آورده است. «برنارد کاسن» در گزارشی در باره این تجربه چنین می‌نویسد: «هریک از مدارس متوسطه پایه در روستا (E.S.B.C) در میان قطعه زمینی که مساحت تقریبی آن پانصد هکتار است ایجاد، و مسئولیت آموزشی ساکنین همان محدوده را بر عهده دارد. بر حسب شرایط کشاورزی محل، در این زمینها به تولید مرکبات، قهوه، توتون میوه و یا سبزی پرداخته می‌شود و در هر یک از مدارس، حدود پانصد دختر و پسر تحصیل می‌کنند.... آموزش بطور متناوب، قبل از ظهرها در مزرعه و بعد از ظهرها در مدرسه و یا بر عکس آن، جریان دارد». برنارد کاسن این نکته را مشخص می‌کند که تاکنون آموزش مدارس مورد بحث در زمینه تولید کشاورزی و تحصیلات مدرسه‌ای بسیار نتیجه‌بخش و امیدوار کننده بوده است.

در پایان این تحلیل کوتاه، یک نکته قابل تعمق و مهمی نظر ما را جلب می‌کند: انتقاد مبنایی که طرحهای اصلاحی بر پایه آن توجیه می‌شود، در زمینه تضادهایی که بطور کاملاً عینی و به صورت نارساییهای مختلف مشهود است جامعه را «تحت سؤال قرار» نمی‌دهد. بیشتر جامعه روستایی را تحت سؤال قرار می‌دهند و در کل، علل عدم موفقیت را به این جامعه نسبت می‌دهند. بدین ترتیب است که اکثراً مقاومت جامعه روستایی و به ویژه روستائیان کهنسال که مشخصاً قدرت و حق تصمیمگیری در آن جامعه را دارا هستند، مورد پرسش قرار گرفته و بر ملا می‌شود.

بدون شک این مقاومت وجود دارد. ولی آیا می‌توان وجود آنرا به عنوان منشأ عمده عقب‌ماندگی محسوب داشت؟ جامعه روستایی چگونه می‌تواند یک فرایند نوآوری را که بیرون از آن جامعه، توسط اقلیت قدرتمندی طرحریزی و تعیین شده است، بطور عینی و ذهنی بپذیرد؟ اقلیتی که قدرت خود را بر روی دوش تولید کنندگان روستایی و خانواده‌های آنها استوار ساخته است، چگونه می‌تواند پیغام آور این نوآوری

باشد؟ آیا تولید کنندگان قادر هستند تحت یک نظام اقتصادی که در آن فشار مالکین بزرگ، بورژوازی شهری و دلالهای متوسط بر دوش آنان سنگینی می‌کند و آنان را به تدریج به «پرولتاریای روستایی» تبدیل می‌کند، تکنیکهای معمول کشاورزی را مدرنیزه کنند؟ وسایل و امکان لازم در جهت مدرنیزه شدن، در اختیار تولید کنندگان قرار دارد؟ افرادی که پیوسته از محافظه‌کاری روستائیان شکایت دارند، قبول می‌کنند که برخی امتیازهای خود را در راه توزیع بهتر و عادلانه‌تر درآمد ملی، از دست بدهند؟ آیا امکان ندارد آن قشری که بطور عینی از «عدم تطابق» خدمات آموزش و پرورش با شرایط جامعه روستایی بهره‌مند می‌شود، محافظه‌کارتر از روستائیان باشد؟ آشننگی و درهم ریختگی تبادلات اقتصادی بر مینای دوام و فزونی ضرر کشورهای صادر کننده مواد اولیه، بیش از هر چیز منجر به خسارت بیشتر جوامع روستا می‌گردد.

در زمینه سیاست فسرهنگی و اداری هم مشکلات زیادی وجود دارد. برای مثال تنها به ذکر این نمونه اکتفا می‌کنیم، مدرسه‌ای که زبان جامعه خود را به فراموشی سپرده است و در آموزشهای خود به آن توجه ندارد، هرگز نمی‌تواند جزء لاینفک آن جامعه محسوب گردد.

عبارت توسعه جامعه روستایی را نباید در مفهوم ساده افزایش تولید یا فزونی سطح تولید کشاورزی تلقی کرد: این عبارت مفهوم بسیار وسیعتری را ارائه می‌دهد. انتقال انبوه سرمایه‌های شهری به روستا، تأسیس واحدهای صنعتی در روستاها، اتخاذ سیاست ملی در جهت گسترش تحقیقات علمی و فنی در کلیه سطوح حفظ و ارزشمند شمردن منابع طبیعی، پیشرفت زبان و فرهنگ ملی و گسترش توان آموزشی و اطلاعاتی جامعه از طریق کاربرد وسایل ارتباط جمعی، احترام به حقوق و آزادی افراد بشر و سرانجام اتحاد سیاست توسعه ملی در مفهوم واقعی آن که از سیاست توسعه قشر اقلیت ممتاز و وابسته جامعه، متفاوت است، از جمله مسائلی به شمار می‌آیند که در توسعه جامعه باید به آنها توجه شود.

ه - لیلا بامایگا

ه. لیلا بامایگا، از کشور نیجر، در دانشگاه نیامی تدریس می‌کند و مسئولیت دبیر کلی انجمن روانشناسی افریقا را برعهده دارد.
ثابت قدم

